نظام آموزشی و پژوهشی حوزه از دیدگاه

آیت اللّه عمید زنجانی

پیام حوزه: شما در حوزه علمیه نجف و قم حضور داشتید و نظام آموزشی هر دو حوزه را می شناسید، اساسا تعریف شما از نظام آموزشی در حوزه های علمیه چیست؟

آیت الله عمید زنجانی: تعریف دقیق و کامل و جامع از حوزه های علمیه، به دلیل ابعاد گوناگون آن، کار آسانی نیست؛ چرا که اگر بخواهیم تعریف کاملی به دست دهیم، باید تمام جوانب را در نظر بگیریم؛ لکن در آغاز، برای رسیدن به یک تعریف اجمالی، می توانیم از بعضی ضعف ها، چشم بپوشیم و در یک جمله کوتاه، حوزه های علمیه را به نحوی مجمل، چنین تعریف کنیم:

«مراکزی علمی و پژوهشی هستند که برای تبیین هر چه بیشتر و هر چه بهتر تعالیم دینی، بالاخص مسائل فقهی فعالیت می کنند.» در این تعریف هر چند کوتاه و مجمل اهمّیت دو عنصر اصلی به چشم می آید. اول اینکه، تکیه اصلی حوزه ها، بر آموزش و تحقیق است و آموزش، بدون تحقیق و تحقیق، بدون آموزش، معنادار نیست. عنصر دوم آن است که تعلیم آموزه های دینی در حوزه ها، با تکیه بر مسائل فقهی و اصل فقاهت است.

در توضیح عنصر دوم باید اضافه کرد که در حوزه های دینی، رسالت علما، بزرگان و فارغ التحصیلان در وهله اول، تعلیم و تعلّم و احاطه بر تمام مسائل دینی، اعم از اخلاق، تفسیر، کلام، فلسفه اسلامی، تاریخ اسلامی و... است. لکن شاخه هایی چون حدیث شناسی، قرآن شناسی و فقاهت، هم به دلیل برخاستگی مرجعیّت از حوزه های علمیه، بدان افزوده شده است. البته شاید در ابتدا، هدف شاخص و برتر حوزه ها فقاهت نبود. شاید در زمان شیخ مفید و شیخ طوسی، مباحث کلامی در درجه اول اهمیّت قرار داشتند؛ اما به تدریج، در طول تاریخ، به دلیل وجود برخی مسائل سنّتی جاری و رایج در حوزه ها، برجستگی بیشتر آموزش و تحقیق، متوجه مباحث فقهی گشت.

البته فقاهت در برگیرنده تمام علوم است، برای مثال، فقاهت منهای کلام نمی تواند معنادار باشد؛ زیرا در بسیاری موارد، مباحث کلامی جزء اصول و مسائل بنیادی فقه است. همان گونه که بسیاری از مباحث فلسفه اسلامی نیز از اصول بنیادی فقاهت شمرده می شوند.

در هر حال، اگر پی جویی کنیم، می توان گفت: آموزش و پژوهش در موضوعات فقهی، نیازمند یادگیری ده الی چهارده علم دیگر است.

پیام حوزه: از گفته های شما می توان به این نتیجه رسید که محور آموزشی حوزه از هفتصد، هشتصد سال پیش تاکنون، فقه و مسائل مربوط به فقاهت بوده است. با توجه به انتظارات جامعه از پرورش یافتگان حوزوی و وظیفه و رسالتی که بر دوش طلاّب هست و در طول سال های تحصیل در حوزه، باید به گونه ای تربیت شوند که بتوانند از عهده این وظایف برآیند؛ از نظر شما، آیا فقه توانسته است پاسخگو و ارضاء کننده این نیازها در اجتماع و فراهم آورنده این توانایی ها برای طلاّب باشد؟.

آیت الله عمید زنجانی: برای پاسخ به پرسش هایی از این دست، ناگزیرم به طور اجمال، به سیر تاریخی مسئله آموزش و پژوهش در حوزه های علمیه، اشاره کنم. زمانی، حوزه های علمیه شیعه، بیشتر، متکفّل پاسداری از امامت و ارکان تشیّع بود. لکن بعد از آنکه مسائل کلامی حل شد، و این مباحث، محوریت خود را از دست داد، توجه حوزه های علمیه و محافل و جوامع شیعه، به مباحث فقهی و فقه اهل بیت جلب شد؛ چرا که سیر سریع و پیشرفت تاریخی فقه مذاهب چهارگانه، فقه شیعه را به چالش کشانده بود؛ بنابراین ضرورت ایجاب می کرد که از آن، در برابر فقه این مذاهب حمایت و پاسداری شود. تاریخ فقاهت شیعه نشان می دهد که مرحوم محقّق حلّی، صاحب شرایع؛ علامّه حلّی، شهیدین و محقّق کرکی، بیشترین تلاش را در راه پاسداری از فقه اهل بیت، در برابر فقه مذاهب اربعه چهارگانه داشته اند. ارزش این مجاهدت ها با نگاهی به فقه زیدیه بیشتر آشکار می شود؛ فقه زیدیه چون حمایت و پاسداری جدی نشد، در برابر فقه مذاهب دیگر، خصوصا فقه حنفی دوام نیاورد. در حال حاضر، متأسفانه بسیاری از زیدیان از نظر اعتقادی، شیعه و معتقد به امامت بلافصل امیرالمومنین علیه السلام هستند، ولی از نظر فقهی، تابع فقه حنفی اند.

تلاش فقهای بزرگ ما به ویژه از زمان محقق حلی به بعد، بر آن بود که از اصالت فقه اهل بیت، در برابر تهاجم سنگین مذاهب چهارگانه، بالاخص فقه حنفی و شافعی پاسداری کنند. و انصافا این رسالت، تا به امروز، به نحو احسن انجام شده است. دستاورد این دوره، کتاب های بسیار ارزشمند و نفیسی است که میراث عظیم فقه شیعه به شمار می روند. شیعیان با تکیه به همین آثار ارزشمند و استفاده از آنها توانسته اند شالوده اصلی فقه شیعه را به صورت یک فقه مستدل و مستقل، در برابر دیگر مذاهب، بنیان گذاری کنند.

دوران متأخرین که بعد از شهیدین آغاز می شود، نیز دوران اوج گیری همان کوشش هایی است که از دوره محقق حلی آغاز شده بود. از نظر من، تمایل حوزه های علمیّه به فقه را می توان در دو وجه، خلاصه کرد. وجه اول، فعالیتی است که متأخرین بعد از مرحوم محقق حلی، برای استقلال و استقرار بخشیدن به فقه اهل بیت، در برابر فقه مذاهب چهارگانه انجام دادند. و وجه دوم، مرحله توسعه فقه شیعه به دنبال آن، مطرح شدن مسئله مرجعیت بوده است. مرجعیت، محصول حوزه های علمیه است و مهم ترین سرمایه مرجعیت نیز، فقه و تبیین مسائل حلال و حرام است، همین مسئله، زمینه توسعه هر چه بیشتر فقه شیعه را فراهم آورده است. در همه این مراحل، آموزش همواره در کنار تحقیق بوده است.

شاید تنها زمانی که می توان آموزش بدون پژوهش را در ادوار فقه شیعه یافت، همان صد سال بعد از شیخ طوسی تا ابن ادریس باشد. دوره زمانی صد ساله میان شیخ طوسی و ابن ادریس را به این دلیل که اکثر مجتهدین، تابع مرحوم شیخ طوسی بوده اند، دوره مقلّده می نامند. اما ابن ادریس، خود یک مجتهد مسلم، نقدپذیر و نقاد بود. غیر از این دوره، هیچ مجتهد و فقیهی، در هیچ زمانی به کارها و تحقیق های انجام گرفته در گذشته، بسنده نکرده است. این بزرگان تا زمانی که پژوهش جدیدی نکرده، به اجتهاد جدیدی نمی رسیدند، آن را آموزش نمی دادند. از این روی، آموزش در حوزه های علمیّه، از زمان ابن ادریس تا به حال، در همه حوزه های قدیم و جدید، چه در نجف، قم و چه در مشهد، همواره با تحقیق همراه بوده است.

نقش تحقیق در حوزه های علمیه، بسیار کلیدی است؛ چرا که بُعد تحقیقی در این حوزه ها از بُعد آموزشی و تعلیمی برجسته تر به نظر می رسد. زیرا بسیاری از محققین فرصت آموزش و تعلیم را به اندازه تحقیق پیدا نکرده اند، ولی با تألیف کتاب های بسیار دقیق و عمیق، استدلال های محققانه، فقاهت و فقه را پیش برده اند. لکن همیشه تحقیق در خدمت آموزش نبوده است، بدین معنا که انجام دادن تحقیق، در حوزه ها، لازمه آموزش دادن و آموزش دیدن نیست؛ بلکه این دو، برای حوزه های علمیه و عالمان حوزه، به صورت دو هدف مستقل و دو وظیفه موازی، در کنار یکدیگر تعریف شده است. یعنی، چه این عالمان، به امر آموزش می پرداختند و چه نمی پرداختند، کار پژوهش را هیچ زمانی کنار نمی گذاشتند.

از همین روست که برخی از بزرگان در زمان خودشان به فقاهت مشهور بوده اند، ولی از آنها کتاب های تحقیقی اصولی به جا مانده است، مانند میرزای قمی که در زمانه خودش به تبحّر بیشتر در زمینه فقه معروف بود، ولی کتاب قوانین او به صورت کتاب درسی، ماندگار شده است؛ یا برخی از فقها از نظر اصولی، زبردست شناخته شده اند، ولی کتب فقهی شان برای تدریس و آموزش استفاده می شود؛ مثل مرحوم صاحب ریاض که در زمان خویش یک اصولی مسلّط و مبرز بود، ولی به دلیل تحقیقاتی که در زمینه مباحث فقهی کرده بود، کتاب فقهی اش کتاب درسی شده است، ولی هیچ یک از آثار اصولی اش کتاب آموزشی نیست.

این امر، نشان دهنده آن است که تحقیق به صورت یک هدف والاو مستقل، با حوزه های علمیه عجین شده است؛ به بیان دیگر، ما نمی توانیم هیچ نوع تعریفی درباره حوزه های علمیّه، منهای مسئله تحقیق به دست دهیم. با اینکه فرهنگ حاکم بر حوزه ها این است که شاگردان، همواره با دیده قداست و حتی به چشم پیرو و مراد، به استادان خویش می نگریستند؛ اما به تبعات عاطفی ناشی از این مسائل، هرگز مانع از آن نشده است که علیه گفته های اساتید خود بشورند، یا نظریات آنان را به نقد بکشند و نظریات جدیدی را جایگزین آنها بکنند.

برای نمونه، با وجود شخصیت هایی چون شیخ انصاری و وحید بهبهانی در حوزه علمیه که شخصیت هایی فوق العاده، تلقی می شوند و آوازه آنان، نه تنها در آموزش، بلکه در تحقیق نیز، جهانی شده است، به طوری که برخی تصور می کردند، فکری گسترش یافته تر و رأیی مستدل تر از رأی آنان نمی توان یافت؛ شاگردان آنها با تمام احترامی که برای اساتید خویش قائل بودند، نظریات آنها را به نقد کشیدند و تئوری های جدیدی جایگزین آنها کردند.

تحولاتی که بعد از شیخ انصاری، میرزای شیرازی، میرزای نائینی و مرحوم آیت اللّه خوئی و سپس شاگردان ایشان تا امروز، شکل گرفته، نیز به همین قیاس و قرار بوده است. برای مثال، من خود در درس آیت اللّه خوئی حضور داشتم. هنگامی که ایشان نظریات خود، یا شیخ استاد، مرحوم نائینی، یا به تعبیر ایشان، شیخ المحقق (مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی) را نقل می کردند، همگان تصور می کردند که این سخن، آخرین نظریه در این مبحث است و دیگر نمی شود روی این مبحث یا فلان نظر، کار کرد. اما می بینیم، هم اکنون شاگردان آقای خویی، با وجود احترامی که برای ایشان قائل اند، بسیاری از نظریات ایشان را که متقن و نقدناپذیر می نمودند، کنار گذاشته اند. این مطلب، درباره شاگردان امام (آیت اللّه خمینی قدس سره ) نیز با همه شیفتگی هایی که نسبت به ایشان وجود دارد، صدق می کند. به طور کلی، در عرف حوزه های علمیّه، بر خلاف آنچه که تصور می شود، نقد گفته های یک فرد، به معنای عدم قبول خود آن شخص نیست، بلکه بدین معنا است که گفته های فلان شخصیت، قابل تأمل و تعمق است.

مراد من از این توضیح نسبتا طولانی، اشاره به این نکته بود که تحقیق در حوزه ها، هیچ وقت متوقف نمانده و شاید حیات حوزه های علمیه نیز منوط به آن بوده است. به طوری که اگر آموزش در حوزه های علمیه کمرنگ شود، با ادامه روند تحقیقات، می توان حوزه ها را نجات داد. به همین دلیل همه به بازسازی حوزه علمیّه نجف یا بهره از سرمایه عظیم تحقیق در این میراث کهن، علی رغم متوقف شدن آموزش در آن، چشم دوخته اند.

پیام حوزه: آیا از صحبت های شما، می توان به این نتیجه رسید که رشد افراد و رسیدن آنها به درجه بالایی از فهم و درک مسائل علمی در گرو تلاش فردی و تحقیق و پژوهش خود آنها در زمینه های مختلف است؟ چرا که اگر آموزش به صورت یک سیستم در یک مجموعه یا مؤسسه نهادینه شود، همه افراد می توانند حداقل تا یک سطح معین رشد یابند و چون در حوزه های علمیه، امر آموزش به صورت یک سیستم منسجم، و نظام آموزشی به شکل متداول زمان و مراکز آموزشی معاصر نبوده و نیست، چهره ها سبب رشد و پیشرفت علوم حوزوی می شوند؟.

آیت الله عمید زنجانی: البته نمی توان گفت آموزش در حوزه ها هماهنگ با آموزش متداول نبوده است. شاید متداول و هماهنگ با زمان خویش بوده است و هم اکنون زمانه اش سپری شده است. مسئله روش های آموزش و شیوه های پژوهشی، موضوعی جدا از بررسی وجود اصل آموزش و پژوهش در حوزه ها است. چرا که درباره نظام آموزشی و پژوهشی و شیوه ها و راهکارهای رایج آن در حوزه ها، می توان به نقاط ضعفی اشاره کرد.

در حوزه های علمیّه، نظام آموزشی و شیوه های رایج در امر آموزش، به تدریج، به صورت یک سنّت بسته در آمده است. بدین معنا که ابتدا روش های آموزشی، به صورت شخصی و با ابتکار عمل اساتید تعیین می شده است؛ لکن با گذشت زمان، برخی از این نظام ها و روش ها، کارآمدی بالایی داشته و نتیجه خوبی داده است و از این رو، به صورت یک روال پذیرفته شده، یا یک سنّت رایج درآمده است.

بسیاری از روش های آموزشی متداول امروز، پیشینه ای این چنین دارند. برای مثال، اگر موضوع یک ساعته بودن زمان درس ها را، در تاریخ مکتوب حوزه ها ریشه یابی کنیم به مقطعی از زمان می رسیم که سرآغاز این رسم بوده است. اما در تاریخ حوزه، کسانی هم بوده اند که خارج از این سنّت عمل کرده اند و زمان درسشان بیشتر یا کمتر از یک ساعت بوده است. برای مثال، زمان درس آیت اللّه خویی، بر خلاف عرف حوزه، بیست وپنج دقیقه بود. ایشان در طول این زمان، اجازه صحبت کردن یا سؤال کردن را به هیچ کس نمی دادند و می فرمودند این زمان متعلق به همه است، اشکالات و سؤالات شخصی خود را بعد از کلاس و پایان درس بپرسید.

این روش جدا از صحیح یا ناصحیح بودن آن، چون ابتکار شخصی ایشان بود، در زمان خودشان پذیرفته شد، ولی سنت ماندگار و نهادینه نشد و این شیوه، مدتی بعد از فوت ایشان منسوخ شد. برعکس آیت اللّه خویی، امام خمینی، روشی متفاوت داشتند. ایشان اگر وارد مبحثی می شدند و کسی سؤالی مطرح نمی کرد، خسته می شدند و می گفتند مگر محفل روضه است که من متکلم وحده هستم و شما مستمع.

امروزه علم روانشناسی می گوید هنگامی که انسان تنها مستمع باشد، فقط یک ساعت، گیرایی و فعالیت ذهنی دارد، پس از آن فقط شنونده است و ذهن او آماده تجزیه و تحلیل شنیده ها نیست.

این روش (یک ساعته بودن کلاس ها)، شاید به دلیل همین نکته روانشناسی؛ نهادینه و ماندگار شده و به صورت سنت درآمده است. اما در اینکه ملاک این گزینش ها چه بوده و چرا برخی از روش ها نهادینه و ماندگار شده و برخی دیگر، پس از رفتن صاحب آن شیوه، از بین رفته است، هنوز برای ما جای ابهام دارد.

زمان تدریس، نمونه ای بود که من مطرح کردم، می توان شیوه های مرسوم را نیز به همین نحو بررسی کرد. یکی از این شیوه ها، روش تدریس است. برای مثال، چگونگی ورود و خروج به مسئله، و اینکه آیا ابتدا باید مقدمات مطرح شوند و نتایج در آخر بیان شوند، یا اینکه نتایج را از اول پیش بینی کنیم تا سیر بحث مشخص شود و از ابتدا معلوم باشد که به کجا می خواهیم برسیم.

به طور کلی، نمی توان به نظام واحدی در آموزش حوزه دست یافت. البته نمی توان گفت که هیچ نظام خاصی وجود ندارد. اما باید گفت آموزش و پژوهش، در حوزه از نظام مناسبی برخوردار نیست. با مقایسه نظام آموزش حوزوی با نظام آموزش دانشگاهی، یا حتی در سنجش نظام پژوهش حوزه ها با نظام پژوهشی دانشگاه ها، تفاوت های بسیاری میان آن دو به چشم می آید که از نظر من یکی از مجاری تحقق مسئله وحدت حوزه و دانشگاه، همین جا است. یعنی نقاط قوتی در روش های تدریس و تحقیق حوزه ها وجود دارد که دانشگاهیان باید از آن استفاده کنند، و از بعضی تجربیات دانشگاهیان، حوزویان باید سود برند.

این تجربیات، لزوما با اعتقادات، نسبت مستقیم ندارد؛ بدین معنا که ممکن است، شیوه ای در عین اعتقاد باطل، تجربه شود و نتیجه خوبی بدهد. نظام آموزش دانشگاهی، مزایای ارزشمندی دارد. برای مثال، نقل کردن مطالب به صورت صحیح، یکی از بایسته های نگارش است. اگر به بررسی این موضوع بپردازیم، می بینیم که سلیقه های شخصی در نقل مطالب، در نظام حوزوی، به تدریج به صورت یک سنت درآمده است. مثلاً شیخ در مکاسب و رسائل نقل قول ها را جدا کرده، و از آنها در جای مناسب استفاده کرده است. همچنین نظریات خود را از نقل قول ها جدا می کند و دائما ارتباط بین نظراتش و نقل قول ها را حفظ می کند. این روش، یک نظام است که در آن، اجزای تحقیق کاملاً به هم مربوط و دارای ورودی و خروجی مشخص است. شیخ، در اکثر جاهای مکاسب، این نظام را رعایت می کند. یعنی در ابتدای ورود، مسئله را تعریف می کند، اقوال موجود در مسئله را بر می رسد، به ادله مسئله توجه می کند، سپس ادله را جرح و تعدیل می کند و درنهایت به یک دلیل جدیدی می رسد و از این دلیل جدید، یک رأی جدید دریافت می کند. سپس مجددا به آرای دیگران برمی گردد و سعی می کند آرای دیگران را موافق خویش ببیند و نظریات دیگران را توجیه کند تا آنجا که آنها را همسو با خودش کند.

وی همچنین از تکروی، گریز دارد و نمی خواهد در مقابل اقوال گذشتگان قول جدیدی بیاورد که کاملاً تازگی داشته باشد؛ یعنی تعمقی دوباره در اقوال قدما می کند و می کوشد نظر آنها را نیز در همین چار چوب ببیند و در پایان می گوید آنان هم اجمالاً یا تفصیلاً بدین رای رسیده اند. حتی در نقل قول های مکاسب،این نکته هم رعایت می شود که اقوالی که شیخ، خود به طور مستقیم آنها را دیده، با اقوال محکی، یعنی نظریابی که شخص دیگری در کتاب خودش نقل کرده و شیخ از قول وی نقل می کند، از هم جدا شده است. البته ایشان آدرس نمی دهد و مشخص نمی سازد که این مطلب در کجای فلان کتاب است، ولی شاید این امر، بدین نحو قابل توجیه باشد که در آن زمان، صفحه و سطر، به دقت امروزه نبود؛ هر چند به هر حال، می شد، لکن به نحوی مانند کتب امروزی آدرس داد، چنانکه به راحتی می توان روایات را آدرس داد و نحوه آدرس دادن آنها نیز در گذشته و حال تفاوتی نکرده است. مثلاً ما امروز هم نمی گوییم فلان روایت در فلان صفحه از فروع الکافی کلینی است، بلکه می گوییم در باب چندم است.

امروزه، بر اساس شیوه دانشگاهی، نقل قول ها حتما باید دارای آدرس دقیق باشد و حتی نام کتاب و شماره جلد و صفحه هم کافی نیست، بلکه اگر اثری، تعدد چاپ دارد، باید به سال چاپ و نام انتشاراتش نیز توجه شود؛ زیرا ممکن است یک کتاب، در یک سال، در دو مرکز نشر متفاوت، تجدید چاپ شده باشد. این کار، برای راحتی کار پژوهشگرانی است که قصد رجوع به منابع را دارند؛ چرا که ممکن است یک نویسنده از این منبع تحقیق یک استنباط کرده باشد و محقق دیگر، در رجوع به آن منبع، یک برداشت دیگر داشته باشد.به هر حال این شیوه نقل اقوال دیگران، سنتی بهتر و بقاعده تر است.

مسئله دیگری که در حوزه های علمیه به صورت یک سنت متداول رایج بوده، این است که طالبان و محصلان، بعد از تدریس، درس استاد را تقریر می کردند. متأسفانه این سنت بسیار ارزشمند، در دانشگاه ها وجود ندارد. نوشتن درس، از سنت های دیرپای حوزه های علمیه، به ویژه در سطح درس های خارج می باشد. بر اساس عادتی که ما طلّاب قم در دوران جوانی، داشتیم مسائل و سئوالاتی که در حین درس به ذهنمان می رسید و نکاتی از درس استاد را که برایمان قابل قبول نبود؛ به صورت پاورقی، می نوشتیم. حتی اگر می دانستیم که در نهایت ما اشتباه می کنیم، به خود جرأت اظهار نظر می دادیم. من در سال 40 ه ش در نجف، تقریرات درس آیت اللّه خویی رابه همین ترتیب می نوشتم. به گونه ای که ابتدا یک سوم جزوه متن، فرمایشات مرحوم خویی بود و دو سوم دیگر، حاشیه نویسی ها و اشکال هایی بود که از نظر من به گفته های ایشان وارد بود. ما به نوشتن این نظرات، اهمیت می دادیم و اعتقادمان بر آن بود که اگر از همان ابتدا، ذهن را تحلیل گر بار نیاوریم، برای همیشه باید مصداق همان اصطلاح معروف (بُز اَخفش) باشیم.

با در پیش گرفتن این شیوه، محصل از همان ابتدا، محقق بار می آید. زیرا محصل در صورتی که بخواهد، هر گفته ای را که می شنود،ابتدا بفهمد و بعد قبول کند، تازه، به مقام بز اَخفش رسیده است. در هر حال، با گذشت روزها به تدریج، از میزان پاورقی های ماکاسته و بر مقدار متن افزوده می شد. تاجایی که من زمانی دیدم ده ها صفحه از تقریرات درس استاد نوشته ام، اما در میان آنها خبری از پاورقی های شخصی من نیست.بنابراین آن شیوه حاکم بر حوزه نجف، طلبه را محقق بارمی آورد.

بر هر حال نظام حاکم به حوزه ها همواره تابع سنت هابوده است. نمی توان نفی کرد که حوزه های علمیه در طول تاریخ، فاقد نظام آموزشی و تحقیقی بوده اند. هر زمانی برای خود، سنت و شیوه و نظام ویژه ای داشته است؛ لکن این نظام ها در طول زمان، بسیار کند تغییر کرده اند. تغییر شیوه ها معمولاً بدین نحو بوده که یک شخصیت بر جسته سنت نوی را ابداع می کرد و همان رایج می شد و سنت های پیشین را نسخ می کرد. برای مثال، اگر به حاشیه های مرحوم میرزا حسن آشتیانی به رسائل نگاهی بیندازیم، می بینیم که میرزا در عین اینکه شاگرد شیخ انصاری است با جرأت تمام، شیخ را با آن همه عظمتش، زیر سؤال می برد. این بدان معنی است که در زمان شیخ و شاگردان شیخ نیر، طلاب از تحقیق جدا نبوده اند و این شیوه تحقیق را از شیخ فرا گرفته اند.

با وجود این، چون ابزارهای جدید، به حوزه های علمیه راه پیدا نکرده بود، به همان میزان، نظام های حوزوی تکامل پیدا نکرده اند. چرا که ابزارها می توانند نقش بسیار مهمی در تحول آموزشی و پژوهشی داشته باشند. چون خود ما نیز هیچ گاه درصددِ ساختن ابزار آموزشی نبوده ایم، این رشد نیافتگی و عقب ماندگی، ادامه یافته است. زمانی محقق، مجبور بود برای صاف نوشتن، مقداری از وقتش را صرف سطربندی کند. به این طریق که کاغذ را روی چارچوبی که به آن نخ هایی با فاصله حدود یک سانتی متر بسته شده بود، قرار می دادند و اثر این نخ ها مانند خطوط فعلی کاغذها، بر کاغذ نقش می بست.

یا مثلاً هنگامی که چاپ و ادوات آموزشی ابداع شد، هر کدام روش هایی را به دنبال خود آوردند که بخشی از اینها به حوزه رسید و بخشی دیگر نرسید. یا اگر آموزش و پژوهش با استفاده از کامپیوتر را با آموزش و تحقیق منهای این ابزار، مقایسه کنیم، به تفاوت بسیار معناداری می رسیم و می بینیم که ابزار تا چه اندازه می تواند تأثیر گذار باشد.

شاید این ادعای من، اغراق شمرده شود و پذیرش آن برای برخی گران باشد؛ لکن من معتقدم تمامی اجماعات و نقل اجماع ها و استقصای اقوال در گذشته، واقعی نبوده است. زیرا دسترسی به همه آرا امکان پذیر نبود. حتی کتاب هایی چون مفتاح الکرامه یا مُختلف مرحوم علامه که اقوال مختلف را جمع کرده است، نویسندگان آنها هر کدام در حد بضاعت و امکانات خودشان عمل کرده اند.

امروزه بدون امکانات الکترونیکی نمی توان از همه آرا و اقوال گذشتگان آگاه شد. برای نمونه، من زمانی، درسی در موضوع قواعد فقهِ جزا، در سطح دکترای دانشگاه داشتم؛ شروع به گشتن کردم، اما بیش از چهار، پنج قاعده معروف نیافتم، دیدم با این قاعده ها، حتی یک ترم دانشگاهی را نمی توان پر کرد؛ آن هم در سطح دانشجویان دوره دکترا که باید صاحب نظر در زمینه مسائل فقه جزا بار بیایند. ناچار به سراغ جست وجو در چند کتاب، با استفاده از امکانات کامپیوتری رفتم. البته هدف من این بود که تنها دو کتاب مفتاح الکرامه و جواهر را جست وجو کنم. بدین ترتیب که کلمه کُلْ را که بخشی از یک قاعده در بخش جزاء و حدود و باب قصاص و دیات است، جست وجو کردم و در نهایت، صدوبیست قاعده در باب حدود و جزاء، استخراج کردم که تعجب همگان را برانگیخت.

البته همان طور که همه قواعد فقهِ خصوصی صحیح نیست، همه این صدوبیست قاعده هم صحیح نیست. مثلاً درستی قاعده صحت را از بسیاری جهات، نمی توان توجیه کرد؛ ولی در هر حال، به صورت قاعده ای طرح شده و قابل بحث است. اگر من می خواستم این بررسی را به صورت دستی و ورق زدن کتاب ها انجام دهم، باید چندین جلد کتاب را ورق می زدم و با دقت، در آنها جست وجو می کردم و وقت بسیار زیادی صرف این کار می نمودم.

ولی با استفاده نسبی از امکانات امروزی، می توان به نتایج قابل توجهی در امر تحقیق و صرفه جویی در وقت محقق دست یافت. زیرا استفاده و بهره بری امروزی ما از کامپیوتر، استفاده ای کامل نیست؛ بلکه استفاده متوسط است. اما با همین میزان استفاده، می توان بیش از صدها قاعده مطرح در گذشته را مجددا طرح و بررسی کرد.

برای مثال، روشی که در بسیاری از سمینارهای پزشکی، متخصصان یا اساتید مبرز این رشته استفاده می کنند، بسیار جالب است. آنها سرفصل ها و رئوس مطالب را می گویند، سپس همراه با نوشتارهای نمایش داده شده توضیح مختصری می دهند. بدین ترتیب، آموزشی که دو ماه زمان لازم داشت در عرض یک هفته به اتمام می رسد. زیرا، شخص آموزش گیرنده، خود توان استخراج توصیف و تعریف بسیاری از مطالب را دارد، بنا براین تنها، یادگیریِ راه تحلیل برای وی ضروری است.

اما متأسفانه آموزش های روتین ما، بیشتر صرف توصیف می شود تا تحلیل. مثلاً، فردی که دوره پزشکی عمومی را به اتمام رسانده است، برای یادگیری دوره های تخصصی، دیگر لازم نیست توصیف را بداند، چون آن را یا می داند، یا باید به منابع رجوع کند و یاد بگیرد. در نتیجه با تحلیل داده های قبلی، می توان یک کتاب پانصد صفحه ای را در عرض دو الی سه ساعت به فرد آموزش داد. البته در این روش، فردی که این مقدار زمان را در کلاس آموزش می بیند، لازم است چند ساعت نیز خود تلاش کند تا آموزش یک کتاب پانصد صفحه ای علمی، با تمام اصطلاحات و ریزه کاری هایش برای وی تکمیل شود.

در واقع حسن مراکز پیشرفته آموزشی این است که به تمام قوای سمعی و بصری توجه و تمرکز دارند و از آنها استفاده بهینه می کنند. برای مثال، ما اگر بخواهیم یک دوره علم اصول را تدریس کنیم، به قول یکی از علمای شوخ طبع 250 سال طول می کشد. زیرا میرزا حبیب الله رشتی مقدمه واجب را در عرض هفت سال تدریس کرده است، با گرفتن یک تناسب تدریس یک دوره کامل علم اصول 250 سال طول می کشد. البته ناگفته نماند که 95درصد این 250 سال فقط صرف توصیفات می شود. لکن آموزش و تدریس اصول برای شخصی که رسائل و کفایه را خوانده و گفته های مرحوم نائینی و پس از ایشان را نیز در اختیار دارد، زمان بسیار کمتری می برد.

مثال دیگر رساله های تحقیقاتی یا پایان نامه ها است که به محقق اجازه داده نمی شود همه توصیفات را توضیح دهد، اگر در جایی هم ابهام وجود داشته باشد، باید ارجاع دهد. بدین ترتیب، معلوم می شود که شخص آن مطلب یا مرجع آن را می داند در هر صورت، یا بالفعل می داند، یا بالقوه. یعنی بالقوه دانستن هم کفایت می کند و علم به شمار می رود. بنابراین از آنجا که ابزار، روش ها را به وجود می آورد و حوزه های علمیه، از ابزار و ادوات آموزشی و تحقیقاتی کمتر بهره می گیرند، بر استقصاها، تتبع ها و نقل قول ها، اشکال های فراوان وارد می شود. برای مثال، ما می دانیم که بخشی از اجتهاد، دیدن اقوال و آرا است، در نتیجه کسی که اقوال و آرا را به طور صحیح و کامل ندیده، استقصا و استقراء نکرده است و نمی تواند مجتهد آگاهی باشد. این نقطه ضعفی است که ما نخست باید وجود آن را بپذیریم و سپس با استفاده از امکانات و ابزارهایی که به ما امکان استقصا و استقرای بیشتر در آرا و نظرات عالمان گذشته و حال می دهد، در صدد حل آن برآییم.

پیام حوزه: از نظر شما در سیستم آموزشی جدید، برای آموزش های پایه، ابتدا باید متون تعریف شود، یا نخست باید ابزار مناسبی به وجود آید؟

آیت الله عمید زنجانی: در اینجا ما باز به سنت تاریخی مان بر می گردیم. در قدیم، کتاب هایی که تلقی به قبول می شدند، در جایگاه کتاب درسی می نشستند. این شیوه، قابل قبول و منطقی است؛ اما این که دویست، سیصد سال همچنان کتاب درسی باقی بماند، قابل تأیید نیست. برای مثال، وقتی معالم نوشته شد، در مقایسه با کتاب های قبلی یک دوره اصول مهذّب با تنقیح بسیار بر جسته بود؛ ولی این مطلب بدان معنا نیست که این کتاب می تواند تا سیصد، چهارصد سال جوابگوی نیاز و اقتضای حوزه ها باشد. ممکن است کتاب ابتدایی امروز ما، دانش متوسط، یا سطح بالای پانصد سال پیش تلقی شود. عیبی ندارد؛ زیرا هوش افراد، به تدریج تکامل پیدا می کند. اگر به ریاضیاتی که مرحوم شیخ بهایی نوشته است نگاه کنیم، می بینیم که تقسیم یک عدد چهار رقمی به سه رقمی، حداقل نیم ساعت طول می کشد؛ ولی امروزه قواعد و ضوابطی به وجود آمده است که با بهره گیری از آنها، افراد قادرند چهار عمل اصلی را کنار گذارند و به طور ذهنی و حفظی جواب محاسبات پیچیده را بیابند. بنابراین، محتوای کتاب های دروس پایه، باید با آخرین تحولات علمی، متناسب شود، اما زبان آنها باید ساده تر گردد.

من روش مرحوم مظفر را تحسین می کنم. ایشان کتاب اصول فقه خود را زمانی نوشت که حوزه علمیه نجف سخت پایبند به سنت ها بود. ایشان از شاگردان مبرز مرحوم نائینی بود. یعنی حرف های شیخ و نظرات آخوند را می دانست، آرای خودش را هم داشت. لکن کتابی نوشت ورای همه اینها، اما ساده. سادگی آن شبیه معالم است، ولی محتوایش، هم رسائل، هم کفایه و هم فوائد مرحوم نائینی را دارد. محتوای آن آخرین تحول علم اصول را در بردارد، اما قالب و شکل آموزشی آن ساده است.

پیام حوزه: به نظر شما چه کسی باید این تغییرات را به وجود آورد؟ آیا باید منتظر بمانیم تا افراد برجسته ای چون مرحوم مظفر ظهور کنند و چنین تحولاتی را ایجاد کنند، یا باید گروهی مسئول اجرای این امر باشد؟

آیت الله عمید زنجانی: وقتی صحبت از نظام مندی در حوزه های علمیه می شود، باید برای همه این مسائل تدابیری اندیشیده شود. برای این کار، باید از افراد مبرزی که هم قلم و هم بیان خوبی دارند، و هم مسلّط به مباحث علمی و دارای تجربه آموزشی هستند، استفاده کرد. باید ببینیم کتاب های آموزشی برای مقاطع ابتدایی، راهنمایی و متوسطه را چه کسانی می نویسند. این کتاب ها را افرادی می نویسند که در درجه اول، از نظر ادبیات علمی- نه ادبیات روزنامه ای- دارای سابقه آموزشی بسیار زیاد هستند و می دانند مطالب را چگونه باید بگویند تا دانش آموز بهتر بفهمد.

به بیان دیگر، باید آگاه به روانشناسی آموزش باشند. در حوزه های علمیه هم باید از افراد مجرّب و کارشناس در زمینه علوم دینی و برنامه ریزی آموزش بهره گرفت تا به طور مستمر، محتوای کتب آموزشی را بازنگری کنند. زمانی، افراد، تنها با خواندن گلستان و یادگیری کمی قرائت و نگارش فارسی، وارد حوزه ها می شدند. و حتی گاه در خواندن و نوشتن معمولی هم مشکل داشتند. یعنی سواد پایه عبارت از حداقل توانایی برای خواندن و نوشتن بود. ولی امروزه بسیاری از افراد، پس از گرفتن مدرک کارشناسی و یا حتی کارشناسی ارشد از دانشگاه ها، وارد حوزه علمیه می شوند.

بنابراین بین سطح گیرایی دیروز و امروز تفاوت بسیار زیادی وجود دارد. من طلبه هایی را دیده ام که به درجات بالای اجتهاد هم رسیده اند، اما به طور صحیح نمی توانستند بنویسند. آنها در اصول اولیه ادبیات، مانند نامه نگاری مشکل داشتند. این، ناشی از یادگیری نامناسب در اصول ابتدایی می باشد.

در هر حال، کسی که امروز، در دوره دبیرستان، در این حجم ریاضیات می خواند و می فهمد و بعد مدرک دیپلم می گیرد، به طور مسلم، از ذهن بازتری برخوردار است. من به خاطر دارم در حدود سال 35 یا 36 فقیه با عظمت و ابهتی به نام آقا شیخ محمد اردبیلی، از نجف وارد قم شدند و با استقبال گرم آقای بروجرودی روبه رو گشتند. پس از مدتی که معلوم شد، ایشان مسلّط به علم هیئت هستند، آموزش و تدریس این علم را در همین مدرسه فیضیه، در زیر کتابخانه آغاز کردند.

در شب اول تدریس - ایشان به عادت نجف شب ها تدریس می کردند هر چند این امر در قم متعارف نبود- مدرس پایین و حیاط پر از جمعیت شد. ایشان هم متأثر از جمعیت و با شوق فراوان و صدای بلند درس می دادند. اما بعد از گذشت یک ماه، تنها ده تا پانزده نفر باقی ماند. من و بقیه دوستانی که باقی مانده بودیم، در دوره دبیرستان هندسه فضایی خوانده بودیم. بنا براین به راحتی می توانستیم افلاکی را که ایشان در تدریس شرح چقویمی تصویر می کردند، درک نماییم. شرح چقویمی سنگین ترین کتاب در هیئت قدیم و بطلمیوسی است. به طوری که برای مثال، ده دایره با مراکز متفاوت و دارای حرکت های در هم و جهت حرکت های مختلف ترسیم می شد. لکن دوستان دیگر با توضیح یک یا دو مدار خسته می شوند و تفسیر مدار سوم را نمی فهمیدند.

منظور من از طرح این خاطره این بود که در چنین شرایطی که آگاهی های افراد تغییر کرده است، ما نباید از روش های سابق استفاده کنیم. امروزه اگر معلومات یک استاد به روز نباشد، تدریس او در دانشگاه ها پذیرفته نمی شود، به دلیل پیشرفت علم، نمی توان علوم قدیمی را آموزش داد، لکن متأسفانه ما در حوزه های علمیه، تنها این علوم را آموزش می دهیم.

ما برای کوتاه کردن فاصله میان آموزش و پژوهش، باید پایه و اساس آموزش را بالاترین مرحله پیشرفت در تحقیق قرار دهیم. بدین ترتیب، به هر میزانی که تحقیقات رشد یابد، باید پایه های آموزشی نیز پیشرفت کند. در واقع، در هر زمان، پایه های آموزش باید منطبق با آخرین یافته های تحقیقاتی نسل قبل باشد. اگر در این فرایند قرار گیریم، با یک شتاب سریع، ناگزیر از حرکت به جلو هستیم و هیچ کس نمی تواند این سیر را متوقف نماید.

اکنون در فناوری هایی نظیر الکترونیک، سیر پیشرفت و نوآوری از محدوده زمانی «سال» گذشته و به ماه و گاه هفته رسیده است. به طوری که با گذشت یک ماه، دیگر خیلی از مطالب کهنه و دور ریختنی می شود؛ یعنی عالی ترین سطح تحقیق و پژوهشِ گذشته، به سطح آموزش پایه امروز تنزل پیدا می کند. متأسفانه در حوزه ها به این مسئله توجه نمی شود. اگر ما این توصیه ها را به کار گیریم، حوزه های علمیه با شتاب و سرعت زیادی، جهشی رو به جلو خواهند کرد.